



نشو و نمای ایران به مثابه یک حکومت ملی

جی. ا. بویل

ترجمه: وهاب ولی

امپراتوری ایران که توسط کوروش بنیان گذارده شد و در نتیجه تسلط یونانیان به رهبری اسکندر پاره پاره شد، تقریباً پس از پنج قرن و نیم، از طرف ساسانیان که بومی محل بودند، دوباره جان گرفت. ساسانیان نیز همانند هخامنشیان که قبل از آنها فرمانروایی کرده بودند، از نظر تبار از منطقه جنوب غربی ایران که پارس یا فارس گفته می شود، ظهور کردند. در حقیقت نام ایران نیز که در جهان غرب «پرشیا» و «پرسیا» نامیده می شود، متکی به همان ایالت «پارس» است. بدین ترتیب امپراتوری ایران که موجودیت خویش را دوباره به دست آورده بود، با فرمانروایان آسیای غربی یعنی روم و بیزانس که وارثین اسکندر بودند، به ناسازگاری پرداخت. در مورد صفحات بعدی این مجادلات در قرآن کریم چنین آمده است: «رومیها در یک محل خیلی نزدیک شکست خوردند. آنها بین سه

تا نه سال بعد از این شکست، فاتح خواهند شد^(۱). و این آیه عطف به جنگی است که خسرو پرویز امپراتور ساسانی در آن با بیزانسی‌ها درگیر شد. خسرو پرویز در اثنای جنگهایی که متجاوز از بیست سال طول کشید، حدود مرزهای پارس را تا سرزمینهای زمان داریوش یعنی تا سواحل دریای مدیترانه و دریای اژه گسترش داد. فقط همچنان که در پیشگوییها آمده بود، با پیروزی هراکلیوس در سال ۶۲۹ و ورود وی به قدس (فلسطین)، بیزانسی‌ها پیروزی نهایی را به دست آوردند. این بار هر دو امپراتوری نیز گرفتار تهاجمی که تا آن زمان ناشناخته بود، شدند. یعنی در مقابل سپاه اعراب تحت فرمان ابوبکر و عمر، که اخلاف حضرت محمد(ص) بودند، گرفتار شکست شدند. فتوحات ایران در اثر جنگ قادسیه در سال ۶۳۵ که آغاز پیروزی اعراب بود و در نبرد نهایی نهاوند در سال ۶۳۷ به پایان رسید^(۲). با فرار یزدگرد سوم و فوت وی در ۶۵۱ فرمانروایی چهارصد ساله ساسانیان به پایان رسید و ایران نیز همانند مصر، سوریه و بین‌النهرین به صورت ایالتی از امپراتوری اسلام درآمد.

مصر، سوریه و بین‌النهرین (عراق) امروزه سرزمینهای عربی هستند. توضیح این امر که ایران چگونه توانست موجودیت خود را حفظ کرده و وحدت ملی خود را که پس از دوران ساسانیان از دست داده بود، در زمان صفویان مجدداً به دست آورد، موضوعی است طولانی و پیچیده.

مهمترین عامل در بین عوامل مختلفی که ایران را از نابودی رهانید،

۱. قرآن کریم، سوره ۳۰ - آیه یک.

۲. باید گفت که جنگ قادسیه نه در ۶۳۵ که در ۶۳۶، و جنگ نهاوند نه در ۶۲۴ که در ۶۴۲

میلادی اتفاق افتاده است (م).

زبان فارسی بوده است. زبان فارسی نیز همانند دگرگونیهایی که در زبان انگلیسی در پی فتوحات نورمن‌ها به وجود آمد، دچار دگرگونیهایی شد. همان گونه که زبان انگلیسی تحت تأثیر کلمات و واژه‌های نورمن فرانسه قرار گرفت. زبان فارسی نیز با کلمات عربی در آمیخت، و بدین ترتیب این زبان در هم شده به وجود آمده، نماینده ادبیات منظوم با شکوهی شد که در آثار باقیمانده دوره ساسانی به نظائر آن برمی‌خوریم. همانند ظهور یک زبان ادبی که آلمانی‌ها به آن «زبان ادبی» می‌گویند و بسان زبان ایتالیایی داتته و یا زبان آلمانی گوتته حافظ نیز برای ایران یک وحدت فرهنگی تأمین کرد. به علاوه این کار را در حالی که وحدت ملی آرمانی برای آینده بود، و حتی شاید این مسئله [وحدت ملی] که به خاطر کسی هم منظور نمی‌کرد، او تحقق داده بود. هر قدر گفته‌های متناقضی هم باشد، تکه تکه شدن کشور راهی برای استعداد و قابلیت شعری گشود و بدین ترتیب درباریان زیادی با این هدف که قصیده‌سرایان را به خود پایبند و وابسته کنند، پا به میدان گذاشته و به رقابت با یکدیگر پرداختند. بویژه اگر دوره حافظ به خاطر آورده شود، در تاریخ ایران نمی‌توان دوره آشفته‌تری را تصور کرد. در پی سقوط دولت ایلخانی کشور به دولتهای کوچک زیادی تقسیم شد و به خاطر استیلای ویرانگر تیمور که در بین مجادلات مانند هیولائی ظهور کرد، این تقسیمات فزونی بیشتری یافت. با این همه، همانند دروه حکومت هفت نفره (ایالت هفتگانه انگلستان) با آنکه در همه جا جنگهای «بادبادکی و کلاغی» وجود و جریان داشت، در ایران نیز شعرای درخشان بی‌شماری پرورش یافتند. حافظ در بین آنها بزرگترین نشان بود. با این همه، در این دوره (دروه آشفته‌گی) در بین شعرایی که در تشکل

شعور ملی مردم ایران سهم داشته‌اند، شاعری وجود داشت که فعالیت‌های فکری او از فعالیت‌های دیگر شعرا به مراتب والاتر بود. این شاعر ابوالقاسم فردوسی بود. فردوسی در شاهنامه خود تمام افسانه‌ها و داستانها و رسوم و عادات ایران قبل از اسلام را پاس داشته است. در سایه شاهنامه است که معمولاً یک شهروند ایرانی برخلاف یک مصری، سوری و عراقی، می‌داند که تاریخ کشور او از هجرت از مکه به مدینه شروع نشده است و پیوسته هم بر این باور بوده است که یک ایرانی تاریخ خود را تا ساسانیان و صاحب فرزند شدن فیلیپ از یک شاهزاده ایرانی و تا زمان اسکندر که ایرانیزه شده بود، پیگیری کرده و این تاریخ را نه تنها به کوروش بلکه به جمشید و فریدون که معبودهای آریایی بودند، می‌رساند. در حقیقت پرسپولسی که در زمان داریوش اول ساخته شده است، برای ایرانیان همیشه تخت جمشید بوده است. با این همه ریشه اصلی افسانه ملی، جنگهایی است بین ایران و توران که متجاوز از یکصد سال طول کشیده است و با پیروزی ایران پایان یافته است. مقصود از توران عبارت از قبایلی ایرانی است که در دوره قبل از اسلام علیه تعالیم زرتشت ظهور و قیام کرده بودند. در یک بیان کلی آنها قبایلی بودند که در شمال شرقی امپراتوری می‌زیستند و اجدادشان به زندگی کوچ‌نشینی ادامه داده و ترتیب حملاتی پی در پی را به قبایلی که در جنوب امپراتوری به زندگی کشاورزی اشتغال داشتند، می‌دادند؛ و ماساژتها که کوروش رابه قتل رساندند نیز از این قبایل بودند. ولی برای فردوسی و هم عصرانش توران، بیانگر نژاد کوچ‌نشین دیگری بود که از دیر زمان در استپهای آسیای شمالی جایگزین اسکیت‌ها و سرمت‌ها شده بودند، و آنان ترکها بودند.

در حقیقت قبایل و کنفدراسیونهای ترک زیادی از قرن ششم میلادی در مناطق شرقی ایران موجودیت خود را به اثبات رسانده و مستقر شده بودند.

از قرن نهم به بعد، محافظان و نگهبانان خلفا و سربازان ویژه و بعدها نیز بیگ‌نشینهای مختلف مناطق اسلام شرقی را اکثراً غلامان ترک تشکیل می‌دادند. سلطان محمود غزنوی مؤسس سلسله غزنویان که فردوسی شاهنامه خود را به خواسته او به نظم درآورده، و به او هدیه کرده است نیز یکی از همین غلامان بود. ولی دیری نپایید که اوغوزها یا غزها که بعدها ترکمن نامیده شدند و مشهورترین آنها سلجوقیان بودند و تمام قبایل ترک به سوی جنوب و غرب پراکنده شدند، و بر ایران نیز مسلط شده، بر تمام جهان شرق اسلامی حاکم گردیدند. فردوسی در دوره‌ای که مینورسکی آن را «ایران دوره میان پرده» نامیده، متولد شده و بخش اعظم زندگی خود را در این دوره گذرانده است. بنا به عقیده مینورسکی اگر این دوره فاصله در حاکمیت ایران وجود نداشت، آداب و رسوم ملی ایران از بین می‌رفت و جان بخشیدن دوباره به ویژگیهای فرهنگی و اخلاقی که ایران را از همسایه‌های مسلمان جدا می‌کرد، برای صفویان فوق‌العاده مشکل‌تر می‌شد.^(۱)

این دوره فاصله در سالهای اولیه زندگی فردوسی در حال پایان یافتن بود. در شرق سامانیها از طرف ترکان قراخانی و در غرب آل‌بویه از طرف غزنوی‌ها از این سرزمین رانده شده بودند. عمر فردوسی کفاف نداد که ظهور یک خاندان بزرگ ترک را ببیند. فردوسی این احساسات خود را در

1. *Studies in Caucasian History* (London, 1953) p. 110, Not.I.

هجویۀ خود برای سلطان محمود، در بخشی که به شاهنامه اضافه کرده، و اثر خود را این بار به شهریار اهدا کرده است، بیان می‌کند. شهریار آنچنان که معلوم شده است، حکمران ایرانی باوند در مازندران بوده است تبارش به یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی می‌رسید. در شاهنامه فردوسی که به همان اندازه که خوانده شده، شنیده نیز شده است. آنچه فردوسی خواه برای نسل خود، و خواه برای خوانندگان و شنوندگان نسلهای بعدی خواسته توضیح دهد، عبارت از شکست قطعی توران و پیروزی ایران خواه در هیئت سلجوق و یا مغول، ازبک یا عثمانی باشد، ولی همچنان که بعد خواهیم دید اوضاعی پیش آمد که امکان پیروزی طرف مقابل نیز می‌توانست کاملاً وجود داشته باشد.

نخستین تأثیر صدمات فتوحات مغول بر ایران در قرن سیزدهم میلادی، هر چند از صدمات اسکندر کمتر بوده، ولی تأثیرات نهایی این صدمات ویرانگر، از صدمات دیگران بسی بیشتر بوده است. حتی می‌توان گفت در نشو و نمای ایران به منزله یک حکومت مستقل تأثیر داشته است. دهشتی که استیلا با خود آورد، بویژه قتل عام نظام یافته‌ای که هنگام فتح خراسان دیده شد، توسط جوینی تاریخنگار با تمام تفصیلات و تفرع‌اتش توضیح داده شده است. جوینی پی‌درپی توضیح می‌دهد که بعد از فتح یک شهر چگونه مردم آن، قتل عام شده و دسته جمعی نابود شده و هر سرباز مغولی مأمور قتل صدها نفر شده بود. تعداد کل افراد قتل عام شده به طور باورنکردنی بالا بوده است. بنا به عقیده ابن‌اثیر در مرو نود هزار نفر به قتل رسیدند، و بنا به عقیده جوینی: «یک روحانی مسلمان به اتفاق افرادی که همراهش بودند، سیزده شبانه روز رابه

شمارش افرادی که در شهر کشته شده بودند، گذرانده بود. آنان کسانی را که در دشتها، صحراها و تپه‌های وسیع کشته شده بودند، رها کرده و تنها کسانی را که در شهرها در محلهای روباز کشته شده بودند، شمارش کرده و به رقمی بالغ بر یک میلیون و سیصد هزار کشته رسیده بودند.»

ارقام بیشتری در مورد هرات داده شده است. در اثنای جنگ در پی کشته شدن یکی از دامادهای جنگیزخان در نیشابور، برای گرفتن انتقام دستور داده شده بود که سنگ بر روی سنگ نگذارند و شهر را آنچنان ویران کنند که مناسب زراعت شده و حتی جان گربه‌ها و سگها نیز درامان نماند. به استثنای چهارصد نفر صنعتکار و هنرمند که به عنوان اسیر به مغولستان فرستاده شدند، تمام مردم کشته شدند. سرهای کشته شدگان از تن‌های آنها جدا شده و سرهای مردها و زنان و کودکان در محلهای جداگانه‌ای روی هم انباشته می‌شد. ابن‌اثیر می‌گوید: «دانشمندی در پیشگفتار نوشته‌ای که در رابطه با این استیلا بوده، توضیح داده است که سالهای طولانی از برخورد با این حوادث خودداری کرده است و گفته بود آنها را به اندازه‌ای وحشت‌انگیز می‌دیدم که حتی از نوشتن آنها نیز اجتناب می‌کردم و این حادثه رابه منزله مرگ اسلامیت و مسلمانان توصیف کرده است. و توضیح می‌دهد که به طور کلی برای انسانها بویژه برای مسلمانان بزرگترین فلاکت و مشموم‌ترین بلا بوده است.»^(۱)

با اینکه جوینی که خود در خدمت مغولها بوده است، امکان نداشته تا بتواند این چنین سخن بگوید، ولی آنچه جالب است اینکه برای بیان

۱. تمام گفتگوها توسط اجی‌براون ترجمه شده است. ادوارد جی. براون، تاریخ ادبیات

احساسات خود از شاهنامه نمونه‌هایی در نوشته خود آورده است. جوینی در این بین چنگیز را با افراسیاب حکمران توران و سلطان جلال‌الدین دشمن ناموفق وی را نیز با رستم قهرمان (پهلوان) درجه اول ایرانیان که در نهایت افراسیاب را شکست داد، مقایسه و تشبیه کرده است.^(۱)

موشکافی سر بسته رشیدالدین تاریخنگار بعدی مغولها درخصوص سرورانش بیهوده بود. زیرا شرایط تغییر کرده بود. زمانی که جوینی اثر خود را می نوشت، وحشتی که استیلای مغول ایجاد کرده بود، مربوط به گذشته‌ای بود که هنوز زمان چندانی از آن نگذشته بود. بعلاوه حکومت مغول که در ایران تأسیس شده بود نیز هنوز تازه بود. در حالی که رشیدالدین در مشعشع‌ترین دوره صلحجویانه مغولها وزیر یک فرمانروای مسلمان شده و با به دست آوردن پیروزیهایی در قبال رقبایش در پی این هدف که مردم یکجانشین را از زورگویی نجای کوچ‌نشین طماع برهاند، اصلاحات مالی را به تحقق رساند. از همه مهمتر اینکه، جامع‌التواریخ رشیدالدین که به مفهوم واقعی، عنوان نخستین تاریخ جهان را به خود گرفت، در زمان غازان خان نشو و نما یافت. وزیر ایلخان در نوشته‌هایش از بیان این امر که «سرور خود را امپراتور ایران (خسرو) و وارث تاج و تخت کیانیان بنامد» خودداری نمی‌کند.^(۲)

1. J. A. Boyle, *The History of the World-Conqueror*, (Manchester, 1958), vol. I, xxxi and Note 3.
2. I. P. Petrushovky, *Reshid-al-Din in Persian Historiography of the Middle Ages* in presented by the U.S.S.R. Delegation to the XXVII congress Orientalists (Moscow, 1967) P. 8.

پروفسور براون از ایرانیانی که در این خصوص حتی از رشیدالدین نیز پیشی گرفته‌اند، صحبت می‌کند و می‌گوید آنان در پی یافتن راهی هستند که نه تنها تیمور، بلکه چنگیز و هلاکو، که بلای وجود انسانیت بودند را نیز شهروند خود بنامند. در حالی که بویژه چنگیز و هلاکو افرادی هستند که هنگام حضور در ایران در تلاش برای نابود کردن تمدن اسلامی نقش بزرگی برعهده داشته‌اند.^(۱)

این چنین شیوه و رفتار شبیه حالتی است که ما در قبال استیلاگران نورمن در انگلستان در پیش گرفتیم. بنابه عقیده مکوالی: «در طی یک قرن و نیم که در پی فتوحات نورمن‌ها سپری شد، اگر بتوان حقیقت را بیان کرد، باید گفت که چیزی به نام تاریخ انگلستان وجود نداشته است. با این همه هر تاریخنگاری در انگلستان قدرت و عظمت این اربابان بیگانه را در کشور با احساسی مسرت‌انگیز به تفصیل نوشته است.» زیرا در نظر افراد زیادی این مفهوم وجود دارد که عظمت یک فرمانروا و عظمت کشور به همدیگر وابسته هستند. مکوالی بویژه به استعمارهای ریچارد شیردل تکیه می‌کند.^(۲)

می‌توان حق‌شناسی و یا حق‌نشناسی رشیدالدین و وصاف را در خصوص شادباش گفتن به غازان‌خان در مورد غلبه بر مملوکها که اخلاف صلاح‌الدین و به همان دشمنان نورمن‌ها شبیه بودند، محکوم کرد. جنگ با مملوکها که بر سر تصرف سوریه درگرفته بود، از زمان هلاکو شروع شده و واپسین حمله نیز در سال ۱۳۱۲-۱۳ توسط الجاتیو برادر خلف غازان

۱. تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، ص ۹.

2. *The History of England from the Accosion of Jamos the Second*, Ch.I.

رهبری شده بود. در طی این مدت ایلخانان در برابر دشمن مشترک بیهوده در پی اتحاد با شاهزادگان اروپایی بودند. آباقا پدر بزرگ غازان (۱۲۶۳-۸۱) باپاپ و ادوارد اول پادشاه انگلستان به مکاتبه پرداخته، و پدرش ارغون (۱۲۸۴-۱۳۰۳) فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه را شخصاً مورد خطاب قرار داده بود. خود غازان نیز در نامه‌ای که برای بنیفاس هشتم فرستاد، همان پیشنهاداتی را که قبلاً به شاهزادگان اروپایی شده بود، تکرار کرده و آنچنان که پی برده شده، در ارتباط با تسلط بر سوریه با تکیه بر برنامه‌ای مفصل چنین ادامه می‌داد: «فعالاً آمادگی خود را (در برنامه توضیح داده می‌شود) کاملاً مطابق اصول و روش انجام می‌دهیم. لازم است شما نیز متحدین خود را آماده کرده و ارسال پیام به فرمانروایان کشورهای مختلف و وعده ملاقات گذاردن فراموش نشود. به یاری خدا ما (یعنی غازان) به این امر مهم (یعنی جنگ با مملوکها) به عنوان تنها هدف خود خواهیم پرداخت»^(۱).

اهمیتی که این نامه دارد، هنوز به مفهوم واقعی ارزیابی نشده است. از ادوار باستان به این سو، برای اولین بار تقریباً یک حکومت مرکزی در سرزمینهایی که قبلاً از آن امپراتوری ساسانی بود، تشکیل یافته بود که با دنیای مسیحیت مستقیماً تماس حاصل می‌کرد^(۲).

شاید اگر عمری طولانی داشتند، ایلخانان نیز همانند نورمنها و در

1. A. Mostaert and F.W. Cleaves "Trois documents Mongols des Archives Secretes Vaticanes", Harvard Journal of Asiatic Studies, Vol. XV/3-4, pp. 419-506(471).

2. On These relations see now Jean Richard, "The Mongols and the Franks" Journal of Asian History, Vol.3, no.1, pp. 45-57.

واقع همانند آنزوینها، می‌توانستند یک سلسله واقعاً ملی تاسیس کنند. ولی عمر این سلسله ناگهان به پایان رسید و علت آن هم فرسوده شدن و یا ضعیف شدن این خاندان نبود، بلکه به چگونگی و کیفیت کاهش وارثین بستگی داشت. از نوشته‌های رشیدالدین و وصاف پی می‌بریم که قبل و یا بعد از جلوس بر تخت یک فرمانروای ایلخانی، تعداد زیادی از شاهزادگان هم خون کشته می‌شدند. بنا به آنچه که عمری مصری مؤلف دائرةالمعارف با استناد به مأخذی که در خدمت ایلخان ابوسعید (۳۵-۱۳۱۶) وجود داشته، بیان می‌کند، وارثینی که احتمال داشت بر تخت سلطنت بنشینند، خود را در بین مردم پنهان کرده و به امری تجاری یا صنعتی مشغول شده و به بافندگی و یا دباغی پرداخته و یا برای تغذیه احشام جو فروشی می‌کردند، و یا کارهایی نظیر آن انجام می‌دادند. ولی با وجود تمام این تدابیر بنابه عقیده مأخذ مورد استناد عمری، محمد که توسط حسن بزرگ در سال ۱۳۳۶ همچون عروسک خیمه‌شب بازی روی کار آورده شد، آخرین فرد از خون هلاکو بود:^(۱) در قبال این امر، با وجود اینکه رسم کشتن شاهزادگان پس از جلوس سلطان جدید بر تخت سلطنت در خاندان عثمانی ادامه پیدا کرد، با این حال خاندان مذکور بلاانقطاع ششصد سال فرمانروائی کردند.

برخلاف تأثیری که اسکندر و اعراب بجای گذاردند، فتوحات مغول در زبان و ادبیات ایران تأثیر ماندگاری نداشت. تأثیر ایلخانان نیز از یک نظر محقق است که خیلی سودمند بوده است. تا آن زمان به طور معمول، هنگامی که تاریخی نگارش می‌یافت، زبان عربی به کار برده می‌شد. ولی

1. Klaus Lech, *Das Mongolische Weltreich* (Wiesbaden, 1968) P. 104.

باتشویق فرمانروایان دوران مغول این دوره، دوره طلائئ و قیامنگاری و تاریخنگاری ایران شد. نام جوینی، رشیدالدین و وصاف در این دوره درخشید. از این دوره به بعد، زبان فارسی نه تنها زبان ایرانیان، بلکه در عین حال زبان تاریخنگاران هند و برای مدتی هم زبان تاریخنگاران عثمانی شد و نباید فراموش کرد که سعدی شاعر بزرگ در این دوره درخشید. همچنان که قبلاً نیز اشاره شد، حافظ در دوره ای متعاقب سقوط دولت ایلخانی که منجر به تقسیم و تجزیه آن دولت گردید، می زیست.

به علت تنزل و سقوط اخلاقی، عید زاکانی هم عصر پیر حافظ، به خاطر هجو این دوره، جالب توجه ترین هزل نویس ایران به شمار می رود.^(۱) در این دوره نامبارک در پی حملات متعددی که از طرف تیمور به ایران شد. ذکر این مطلب کافی خواهد بود: برغم این حملات که سبب وقوع قتل عامها و کله مناره ساختن ها و سایر مظالم شد، ولی به هیچ وجه تأثیر ماندگاری از خود به جای نگذاشت و هر قدر که آنها از نظر نظامی درخشان بودند، از نظر سیاسی بی فایده بوده اند. نظرات ما درباره نوادگان تیمور که ایران شرقی را تحت کنترل خود داشتند، می باید خیلی متغیر باشد. آنچه که آنها انجام دادند، اگر تأثیر سیاسی نیز نداشته باشد، در تشکل فرهنگی ایران اهمیت درجه اولی داشته است. آنان حامیان بزرگ هنرهای زیبا بودند. هرات که پایتخت شاهرخ، ابوسعید و سلطان حسین بایقرا بود، یک مرکز ادبی، هنری، علمی بود؛ و آنچنان ارزشی داشت که با شهرهای ایتالیای دوره رنسانس قابل مقایسه بود. دربار سلطان حسین،

۱. ادوارد پروان، تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، ص ۲۳۰.

جامی آخرین شاعر از شعرای کلاسیک و بهزاد، مینیاتورست مشهور را نیز به خود جلب کرده بود، و این نیز واقعیتی است که سلطان حسین به زبان ترکی جغتایی شعر می سرود و وزیرش میرعلیشیر نوایی هم از نویسندگان کلاسیک این زبان بود^(۱). تیموریان سرانجام خیلی خوب می توانستند به صورت یک خاندان ترک درآیند.

در طی قرن پانزدهم میلادی کسانی که هم بر ایران و هم بر بخش بزرگی از خاورمیانه حکم راندند، ترکها و در حقیقت خاندانهای ترکمن بودند. این مدت همچنان که پروفیسور مینورسکی گفته و توجه ما را به خود جلب کرده است، یکی از دوره های رابطی است که در بین ادوار بارز و آشکار به جای مانده است. نقش این ترکمن ها در پشتیبانی از شاه اسماعیل همچنین در تأسیس یک حکومت مستقل در ایران، تا به امروز به خوبی تفهیم نشده است. بنابه عقیده مینورسکی آنها از نسل قبایلی بودند که در قرن یازدهم میلادی همراه سلجوقیان آمدند. ولی موجودیت آنها در قرن سیزدهم میلادی پس از فتوحات مغولها نامحسوس ماند^(۲)، و می دانیم که ترکمن های خیه در اوایل قرن سیزدهم میلادی، در آذربایجان فعالیت داشتند و سلیمان شاه حکمران آنان سرفرمانده سپاه خلیفه و مدافع ناموفق بغداد در برابر حملات مغولها بود. بنابه عقیده مینورسکی که مقبول به نظر می رسد، آنها در ادوار بعد اساس سلسله

1. On Mir AliShir see V.V.Barthold, *For Studies on the History of Central Asia*, transl. V and T. Minorsky, Vol. III (Leiden, 1962).

2. *Persia in A.D. 1418-1490* (London, 1957) P.V.

قراقویونلوها را پی‌ریزی کردند^(۱).

این کنفدراسیون هنگامی که اولین بار ظهور کرد، در فلات ارمنی (ارمنستان) واقع در نزدیکی سواحل شمال شرقی دریایچه‌وان تمرکز یافتند؛ و آق قویونلوها دشمنان آنها، در حوالی دیار بکر و ماردین امروزی که در بخشی از جنوب ترکیه (فعلی) واقع است، می‌زیستند. در سال ۱۴۱۰ قرايوسف قراقویونلو که خانواده‌اش قبلاً به عنوان واسال خاندان جلایری که دنباله رو و مقلد مغولها بود، حاکم مستقل تبریز-که در دست داشت- شد. خواه خود و خواه فرزنداناش به طور کلی به نبردهای پیروزمندانه‌ای در برابر تیموریان که در ایران شرقی بودند، دست زدند. جهانشاه (۶۷-۱۴۳۷) از هنرهای زیبا پشتیبانی می‌کرد و مسجد کبود مشهور تبریز را نیز او ساخت. جهانشاه در جنگ با اوزون حسن آق قویونلو (۷۸-۱۴۵۳) کشته شد و سرزمینش نیز به دست دشمنانش افتاد. اوزون حسن در پیروزی بزرگی که در جنگ با تیموریان به دست آورد، ناگهان خود را فرمانروای تمامی ایران یافت و با تشویق ونیزی‌ها که می‌خواستند او را از نظر توپخانه مورد حمایت قرار دهند، به خیال فتح استانبول که در آن روزگار به تازگی توسط عثمانیان تصرف شده بود، افتاد و اگر این رؤیا به حقیقت می‌پیوست، امپراتوری عثمانی حداقل برای مدتی جای خود را به یک امپراتوری ترکمن که حدود مرزهایش از تنگه داردانل تا آسیای مرکزی می‌رسید، می‌داد و نه تنها یکپارچگی دوباره ایران در زمان صفویان خیلی به تعویق می‌افتاد، بلکه احتمالاً به صورت یک غیرممکن درمی‌آمد. ولی این رؤیای اوزون حسن با شکستی

که در سال ۱۴۷۵ میلادی، از عثمانی‌ها خورد، متلاشی شد. ترکمن‌ها که در بین آنها تعدادی از آق قویونلوها نیز وجود داشتند، بعدها می‌بایست در بر تخت نشستن شاه اسماعیل، مهمترین نقش را ایفا کنند. تاریخ صفویان تا به قرن سیزدهم میلادی، به صفی‌الدین (۱۳۳۴-۱۲۵۲) مؤسس این خاندان که نام خود را به این سلسله داد، می‌رسد. این شخص رئیس یک طریقت دینی که مرکز آن در اردبیل قرار داشت، بود، از طرف رشیدالدین وزیر و وقایع‌نگار مغولها، به عنوان یک فرد قابل احترام پذیرفته شده بود. بنابه آنچه از نامه‌ها به دست آمده است، عادت رشیدالدین براین بود که برای وی هدایایی نیز بفرستد. شیخوخت این طریقت که ابتدا اهل تسنن بودند، از پدر به پسر می‌رسید و در بین ترکمن‌های آناتولی و سوریه نیز هواداران زیادی پیدا کرده بودند. در زمان جنید (۶۰-۱۴۴۷) پدر بزرگ شاه اسماعیل این طریقت وابسته به مذهب تشیع گردید. در هر صورت جنید که از نظر جهانشاه قراقویونلو رقیب محسوب می‌شد، توسط او از اردبیل تبعید شد (از سال ۱۴۴۹ تا سال ۱۴۵۶)، جنید شش سال در سوریه و آناتولی به صورت یک تبعیدی زندگی کرد. در طی این مدت در بین ترکمن‌های کوچ‌نشین، از نقطه‌ای به نقطه دیگر رفت. یک بار نیز علیه امپراتوری طربوزان دست به یک جنگ ناموفق زد و سرانجام به اوزون حسن آق قویونلو پناهنده شد. اوزون حسن با اینکه خود یک سنی متعصب بود، از این شیخ تبعیدی بخوبی استقبال کرد. حتی خواهر خود را به عقد ازدواج وی درآورد. جنید با قرار گرفتن در رأس مریدان صوفی خود، تلاش کرد که دوباره موقعیت خود را در اردبیل به دست آورد و چون موفق نشد این آرزوی خود را برآورده کند،

علیه مسیحیان داغستان اعلان جهاد داد. شیروانشاه حاکم جمهوری آذربایجان امروزی به تصور اینکه این حمله موفقیت آمیز توسط دیگران ادامه خواهد یافت، در پی جلوگیری از عبور نیروهای جنید از سرزمین خود برآمد. جنید در این جنگ شهید شد (۱۴۶۰). حیدر خواهرزاده اوزون حسن توسط دایی خود در اردبیل در رأس مریدان قرار گرفت و اوزون حسن دخترش را که از یک شاهزاده خانم طرابوزانی در وجود آمده بود، به عقد و ازدواج وی درآورد. حیدر که سیاست پدرش را دنبال می کرد، به سه حمله موفقیت آمیز علیه کفار چرکس دست زد و نیز مانند پدرش به مخالفت با شیروانشاه پرداخت. شیروانشاه از سلطان یعقوب فرزند اوزون حسن درخواست کمک کرد. در جنگی که اتفاق افتاد توسط نیروهای آق قویونلو کشته شد. وی سه پسر جوان از خود به جای گذاشت. هر سه آنها درگیر جنگهایی که علیه پیروان آق قویونلوها شروع شده بود، شدند. اسماعیل کوچکترین آنها با کمک هوادارانش مخفی شد. وقتی به دوازده سالگی رسید، برای جلب مجدد دوستان خانواده اش و مریدان صوفی پدرش حیدر، از جنگلهای شمال بیرون آمد و دو سال بعد باقی مانده آق قویونلوها را شکست داد و تبریز را پایتخت خود قرار داد و چنانکه می دانیم به قصد تأسیس حکومت در ایران به فتح دیگر نقاط کشور پرداخت^(۱).

بر تخت نشستن اسماعیل در سایه کوشش قراقویونلوها و نیز مریدان

۱. در مورد تاریخ ایران در یک قرن قبل از صفویه رک: به:

"Une époque dont les Complexites n'ont Pas été toutes debrouillées" - see

Minorsky, *La Perse au XV^e Siecle*, in *Iranica* (Tehran, 1964), pp.317-326.

آق قویونلو که بدون سرکرده مانده بودند، امکان پذیر شد. به این مریدان شاهسونها (دوستانان شاه) گفته می شد. در اینجا واژه شاه به دو مفهوم می آمد - یعنی هم بیانگر پادشاه صفوی می شد و هم بیانگر حضرت علی (ع) پسر عمو و داماد پیغمبر (ص) - شاهسونها را از نظر باورهای دینی و شیفتگی و شیوه جنگاوری می توان به آبرونسایدهای^(۱) کرامول تشبیه کرد. تشیع، دیگر دین رسمی ایران شده بود.

جدایی ایران از همسایگانش، از نظر دینی نیز در نگهداری ملیت ایرانی سودمند افتاد. در مرزهای غربی عثمانیان، در شمال شرقی ازبکها، اگر متعصب هم نگوییم سنیهای باایمانی بودند. همچنان که پروفیسور مینورسکی نیز گفته است، ایران که در تاریخ خود صاحب اقتدار بزرگی بوده است، اگر از هر طرف مورد هجوم قرار می گرفت، در زیر این تهاجمات ترکها خفه می شد و از بین می رفت. این مذهب جدید که سرشت وجدآوری با خود داشت، به تقویت نیروی مرکزی کمک کرد. از دیگر سو، این نظریه جدید که در اصل هیچ ارتباطی با ملیت گرایی ایران نداشت، باعث شد که ایرانیان در بین اسلامیت مطلق و یا در اصل از حیث حقایق برای جلوگیری از ذوب شدن در اقیانوس عنصر ترک، نقش یک جزیره را بازی کنند^(۲). چه حقیقت متناقض ولی معما برانگیزی است که ایران توسط ترکمن های شاهسون یا قزلباش که ترک بودنشان از اسمشان پیداست، از ترک شدن نجات پیدا کرد.

۱. IRONSIDES: «صفوف آهنین»، سپاهیان کرامول از جهت نظم، ترتیب و انضباط

شدیدی که در بین آنها حکمفرما بود، به «صفوف آهنین» شهرت یافته بودند (م).

۲. ایران: «دین و تاریخ» در *ایرانیکا*، ص ۲۴۲ - ۲۵۹ (۲۵۲).

شاهسونها طعم اولین شکست را در سال ۱۵۱۴ در چالدران چشیدند. اسماعیل در مقابل ترکهای عثمانی شکست خورد. تبریز پایتخت، مدتی به دست ترکها افتاد و علت آن هم دلیری برتر دشمن نبود، بلکه این بود که دشمن دارای توپ و توپچی بود. و چون شاهسونها عقیده داشتند که این توپها زیننده مردان نیست، آن را به عنوان وسیله و شیوه ترسوها پذیرفته بودند و این قبیل سلاحها در بین سپاه شاه اسماعیل وجود نداشت^(۱). از خوش شانسی، شاه عباس (۱۶۲۹ - ۱۵۸۷ م) فرزند نوه اسماعیل، نظر به اینکه اعتقادی به این قبیل عقاید باطل شده نداشت، سپاه خود را با کاملترین سلاحها تجهیز کرد و سرزمینهایی را که توسط ترکها اشغال شده بود، رهانید و حتی برای مدتی هم بغداد را اشغال کرد.

شاه عباس لازم دید که تعداد شاهسونها را که دیگر به مفهوم واقعی به صورت پوریتن^(۲)های محافظ در آمده بودند، کاهش دهد و برای ایجاد موازنه، سواره نظامی متشکل از غلامان یعنی از قفقازیهایی که به دین اسلام گرویده بودند، تشکیل داده و بجای نیزه، تفنگ در اختیارشان گذاشت و از روستائیان ایرانی پیاده نظامی تفنگدار تشکیل داد و در این راه پیرایه علوم انسانی و مطالعات ژئوپلیتیکی را در اختیارشان گذاشت. پیروزیهایی نظامی شاه

1. Minorsky, *The Sherly Myth*, Iran, vol.v. p. 73-81(74).

۲. پوریتن‌ها Puritan: عضو گروهی که در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی، در انگلیس و مستعمراتش در آمریکا پدید آمد و طالب دگرگونی اساسی در نظام مذهبی حاکم بر انگلیس بودند. نظامی که توسط الیزابت ایجاد شده بود. پوریتن‌ها خواستار آن بودند که کلیسای انگلیس از تکلفات و تشریفات تجملی و غیر ضروری پیراسته شود (م).

۳. ر.ک. به:

عباس و اصلاحاتش، بنیانی را که شاه اسماعیل نهاده بود، قوت بخشید. حکومت سلسله صفوی بر این اساس، با وجود اینکه دیگر فرمانروایی با استعداد فوق‌العاده دیگری را پرورش نداد، با این همه پس از مرگ شاه عباس بالغ بر یکصد سال یعنی تا زمانی که در سال ۱۷۷۲ توسط افغانی‌ها به پایان رسید، در صلح و رفاه ادامه پیدا کرد. شاه عباس ماندگارترین آثار خود را در رابطه با عمران و آبادی بجای گذاشت. از جمله: شهر اصفهان امروزی که می‌شناسیم، راههای ساخته شده و یا مرمت شده بویژه راه شوسه‌ای که جنگل مازندران را از این سر تا آن سر قطع می‌کند و ساختن کاروانسراها در اماکن دور و گردنه کوهها برای پناه آوردن و حفاظت مسافران از برف و باران. در بین فرمانروایان مسلمان ایران تنها شاه عباس است که همانند قهرمانان اساطیری ایران یعنی فریدون و جمشید سزاوار جای گرفتن در فرهنگ مردمی است و این حقیقتی است قابل توجه.

این حکومت مستقل که توسط صفویان تأسیس شد، همچنان که قبلاً در مورد هخامنشیان و ساسانیان دیده شد، با سقوط حکومت می‌بایست قطعه قطعه شود. اما چیزی که مانع این امر گردید، فراست نادرشاه آخرین فاتح بزرگ آسیا بود. موفقیت و پیروزیهایی که نادر شاه در هندوستان، آسیای مرکزی و عراق (امروزی) به دست آورد، موجب گردید که مرزهای ایران برای مدتی به حدود مرزهای دوره هخامنشی

↳ Minorsky *Thadkhirat al-Muluk* (London, 1943) pp. 32-33; Idem, *Storia de*

L'Iran

Islamico" in *Civiltà de l'oriente* (Roma, 1956), Vol I, pp. 461-513(496-497).

برسد. سرزمینهایی که توسط امپراتوری مغول (هندوستان) به نادرشاه واگذار شد، و فتوحاتی که پاکستان غربی امروز را نیز دربر می‌گرفت، با اینکه گذرا بود، ولی پس از احساس حقارتی که ناشی از سقوط صفویان بود، موجب بالا رفتن اعتبار و حیثیت ایران شد. همچنین این فتوحات موجب تضعیف دشمنان ایران شده و امکان جهش سالم از مجادلات طولانی را قبل از روی کار آمدن قاجارها به وجود آورد. ولی فرصتی برای بحث طولانی درباره قاجاریان وجود ندارد و چیزی هم برای بر له آنها گفتن وجود ندارد. قاجاریان تا حدی رفاه و امنیت داخلی را که در قرن نوزدهم وجود نداشت، تأمین کردند. به‌رغم تمام مظالم و حشیانه، بدون شک بزرگترین پادشاه قاجارها آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه بوده است. بنابه نظر سرجان ملکم، استعداد تشخیص احساسات و سرشت دیگران در آغا محمدخان فوق‌العاده بود. موفقیت فوق‌العاده‌ای که او در امر نابودی دشمنانش نشان داد، با آن اطلاعات خود و بویژه پنهان کردن اسرار درونی خود از همه کس که در روح ژرف وی وجود داشت، را می‌توانیم ناشی از استعداد وی بدانیم. به کار بردن قدرت در مقابل دشمنانش فقط هنگامی که دیگر دسیسه و توطئه کارگر نبود، موضوع مورد بحث در همه جا شده بود. حتی در جنگ نیز سیاستش بیشتر از شمشیرش موثر افتاده بود^(۱). اشاره کردیم که در تشکل ملی ایرانیان، شاهنامه چه نقش مهمی داشته است. چنان که پی برده شده است در جنگهای قرن هیجدهم میلادی، از ابتدا تا خاتمه، خواندن ابیاتی هیجان‌انگیز از شاهنامه توسط بعضی افراد، رسم و عادت شده بود. ملکم

۱. براون، تاریخ ادبیات ایران، جلد چهارم، ص ۱۴۵.

این امکان را یافته بود تا این قبیل اشعار را که توسط مهتری سالمند برای علیمرادخان و لطفعلی خان حکمرانان زند خوانده شد، بشنود. بنا به آنچه که ملکم اشاره کرده است، این کارها به طور کلی خوشایند آغامحمدخان قرار گرفته و به این قبیل شاعران توده مردم نشان و هدایایی می‌داد.^(۱) و باید پذیرفت که در پیروزیهای شاه عباس در برابر ترکها، این عادت که در گذشته نیز مرسوم بود، یعنی خواندن قطعاتی از این حماسه ملی، نقش و سهم داشته است.

1. *Sketches of Persia* (London, 1827), vol. II, p. 204.